منوچهرجمالی

خردِ انسان، کـلـیـدِ سراسر قـفـل ها

چوزین بـگذری، مردم آمد پدید
شد این بندها راسراسر، کلـیـد

فردوسی

درفرهنگ ایران ،برترین مرجعیت درحکومت ، خردِبنیادی خودِانسانهاست ، نه گاتا، نه قرآن، نه کاپیتال مارکس،نه....

درآغازشاهنامه، پس ازگفتار درباره پیدایش جهان، سخن ازپیدایش انسان (مردم) میشود :

چو زین بگذری، مردم آمد پدید شد ، این« بندها» را سراسر کلید

این گفته، که ناگهان در آغازشاهنامه مانند آذرخش ، به چشم میافتد، گفته ایست که به آسانی نمیتوان ازآن گذشت . این اندیشه که انسان ، کلید همه قفلها ومشکلات ومعضلات هست، برضد ادعای ادیان نوری، و برضد دین زرتشتی هست ، چون بنا براین اندیشه ، انسانها، به خودی خودشان همه مسائل را با خرد بنیادیشان میتوانند بگشایند و راه چاره را بیابند .

این اندیشه ، ازکجا آمده است ؟ دراینجا از انسان برگزیده ای سخن نمیرود ، بلکه از « انسان بطورکلی، ازهمه انسانها » سخن میرود . همه انسانها ، کلید بازکردن قفلهای بسته ، یا مشکلات زندگی و اجتماعی وسیاسی واقتصادی هستند . **مراجعه نکردن به انسانها ، برای یافتنِ حل مشکلات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و حقوقی ، نه تنها سلبِ حق ازآنهاست ، بلکه « نفی انسان بودن آنها » هست** .

پس از پیدایشِ جهان ، انسان (مردم) ، پیدایش می یابد . دراین گفتاردرشاهنامه ، صحبت از« خلق شدن جهان و انسان از خدائی » درمیان نیست . اکنون همه جهان پیدایش یافته است، و نوبت پیدایشِ انسان شده است.

ناگهان این انسانی که پیدایش می یابد ، با جهانی رویارو هست که همه اش « بند » است . **انسان ، به غایتِ « گشودن بندها » پیدایش می یابد** . این رسالت بی نهایت بزرگیست که در آفرینش ، بهره همه انسانها شده است . گشودن سراسربندهای جهان آفرینش ، ویژهِ انسانهاست ، و این کار به فردی و قدرتی و مرجعی دیگر، سپرده نشده است . خدا هم این کاررا به خودش ، واگذار نکرده است .

« بند » چیست ؟ چرا، سراسر جهان ، با بند ، پیدایش می یابند ؟

ما ازاین واژه « بند » ، معضلات ومشکلات وگرفتاریها را می فهمیم . بابررسی دقیق همین اصطلاح « بند » است که ما با فرهنگ اصیل ایران آشنامیشویم، که با چیرگی آموزه زرتشت ، فراموش ساخته شده است . هنوز در هرکتاب لغتی می یابیم که« بند » : 1- فاصله میان دوعضو یا مفصل است . بند، اصل میانست که دوعضورا به هم لولا میکند 2- بند، رشته وطناب برای متصل ساختن است . الیاف اتصال دهنده یک عضو به عضودیگر، بند هستند 3- به رشته ای که کودک را درزهدان به مادرمی پیوندد، تا ازاو پرورده شود و هنگام تولد، آنرا میچینند ، بند ناف میگویند 4- به محل اتصال دوپاره ازنی، بند گفته میشود، و این « بند نی » درفرهنگِ نخستین ایران ، دارای اهمیت فوق العاده بوده است و نامهای گوناگون دارد. ازجمله « قف که قاف شده است و همان کاب وکاو و کعبه هست . فرهنگ ایران در« **بند نی**» ، اصل دگردیسی، یا « متامورفوز ازیک گستره هستی به گستره دیگرهستی» میدید . این بند نی ، پیوند جان انسان را با سیمرغ (جانان یا خدا) نشان میداد . بالاخره بند ، 5- جفت گاو یا یوغ است . واین درست اندیشه ایرانیان ازاصل آفرینش بوده است که آفرینش، گردونه ایست که ازدواسب به هم یوغ شده ، به جنبش آورده میشود. نام دیگر این گردونه « aghra + ratha » نخستین گردونه آفرینش هست . و « رته =ratha » وجودی جز همان « ا- رته = ارتا a - rtha» نیست . بیخ جهان هستی یا نخستین عنصر یاتخم ،« بند = ارته » ، یا اصل پیوند یابی به همست .
همه این معانی، مارا یک راست به فرهنگ ارتائی میکشانندکه فرهنگ هخامنشیان واشکانیان بوده است . بنا برشعری که از فردوسی دربالا آمد، **همه جهان که پیدایش یافته ،« بند» است** ، **یعنی « جفت و یوغ و سنگ و مرو سیم وایارومر.... » است** . همه جهان دربند هستند . با افشانده شدن تخم«

ارتای خوشه = اردیبهشت » یا چیتره ، یا نخستین عنصر، « تن » که به معنای زهدانست، صندوقیست که این گنج، که تخم خدا باشد، درآن نهاده میشود و دراین صندوق، بسته میشود . همه تنهای (جسم ها، صورت ها) جهان آفرینش ، آبستن به خدا(= ارتا) هستند . همه صندوقها، دربسته وقفل شده هستند .لحنی که باربد برای روزنوزدهم که روز ارتا فرورد است ، « قفل رومی» نامیده است . « رومی» دراصل « هرومی » یعنی « زن» بوده است.ارتا ، قفل است. چون گوهر ارتا ، جفتی ویوغی هست ، بنا براین کلید هم هست . به قول مولوی :

آموخت ترا که دل و دلدار یکی اند   گه قفل شود گاه کند رسم کلیدی

چرا این بُن ِزندگی ، درصندوق ها نهاده وقفل شده است ؟ چون از هرگنجی باید نگهبانی کرد . یکی از معانی « بند» ، قفل است . البته خود واژه « صندوق » که دراصل « **سن – دوخ** » بوده است، به معنای « نای یا زهدان سیمرغ » است .« **تن» ، که به معنای « زهدان و نای، هردوهست »** ، **«صندوق خدا»، برای نگاهداری اززندگیست که همان تخم آتش یا ارتا هست**. درگزیده های زاد اسپرم ، « فرنفتار= فرن + او تاره = ارتا + اوتاره » که تحول یابی« آتش جان یا تخم ارتا » ، در« تن ها » درگیتی باشد ، همان نهان کردن ونشاندن گنج سیمرغ، درصندوق تن است که بسته میشود، تا ازگزند وآفت نگهداری میشود . درادبیات ایران می یابیم که خرد ، جوشن انسان ازگزند است . چون خرد ، درفرهنگ ایران ، ویژگی تجاوزگری و قهر ندارد، ازاین رو فقط « جوشن یا سپر» میشود که بلایا را ازجان دور دارد . این خویشکاری « آسن خرد» است که با نهفتن جان، درصورت (= دیس)، جان را ازگزند، دور میدارد . این خرد هست که هم دیوار میشود ومی بندد وهم درمیشود و بازمیگردد . ما اصطلاح صندوق را با چنین معنائی درشاهنامه در زادن رستم از رودابه ، می یابیم . سیمرغ که دراصل خدای زایمان وماما (دایه = دای = دی = دیو) هست ، هنر ِ خود را به زال زر ، میآموزد . خدای ایران، به زال زر، هنرمامائی را میآموزد ، تا زنش رودابه را بزایاند . سیمرغ به زال چنین میگوید :

نخستین به می ، ماه را مست کن   زدل ، بیم واندیشه را پست کن

تو بنگر که« بنیادل » ، افسون کند   ز« **صندوق** » ، تا شیربیرون کند

نام ماه ، درهزوارش « بینا » است(یونکر)، و ماه ، اینهمانی با سیمرغ دارد . این سیمرغست که در مامائی چنین زادمان دشواری، افسون میکند . افسون کردن دراینجا به معنای هنرجراحی پهلو، و بیرون آوردن کودک از زهدان ،

بی آزردن مادراست .**این داستان ، به دایه یا ماما بودن خدای ایران، سیمرغ، گواهی میدهد** . و این سیمرغست که « شیوه بازکردن صندوق » را به زال که فرزند و همالش هست میآموزد . ازآنجا که **درفرهنگ ایران ، خدای زایمان، خدای بینش هم هست و زایش اینهمانی با بینش دارد** ، این داستان ،حاوی معنای ژرفتریست . زال زر، نه تنها دایه یا مامای زاده شدن رستم ازرودابه میگردد ، بلکه « هنرمامائی بینش را از انسانها » ازسیمرغ فرامیگیرد . **سیمرغ ، به زال یاد میدهد که حقیقت را از خودِ مردمان ، بزایاند . سیمرغ ، آموزه ای که حاوی حقیقت باشد به زال نمیدهد ، بلکه هنردایه شدن را به او میآموزد .**

درفرهنگ اصیل ایران ، پیامبری و رسالت ونبوت ، پوچ وبی معنا هست . درفرهنگ ایران ، مردمان به حقیقت آبستن هستند و گنج حقیقت، درصندوق ضمیر آنها، نهاده شده است، وفقط نیاز به دایه یا ماما دارند ، و سیمرغ ، خدای ایران ، پدید آرنده « دایه های معرفت » هست . ازاین رو بود که عرفا درایران، خود را « دایه » می نامیدند . زال زر، مامای بینش رازهای نهفته در سینه ها و دلها وضمیرهای مردمانست ، نه آورنده یک آموزه و شریعت و مذهب از نزد خدا . **فرهنگ ایران ، با پدیده پیامبرو رسول ونبی ، کاری ندارد ، چون آنرا برضدِ « ارج انسان » میداند. حقیقت یا خدا یا بُن آفریننده باید ازخود هستی انسان ، بجوشد و بزهد و بجهد** .

بینش درفرهنگ ایران، ازاین رو سپس نیز، روندِ« گشودن صندوقهای جسم ها و صورتها » با کلید خرد باقی ماند . رد پای این مفهوم از بینش ، درادبیات ایران زنده مانده است ، با آنکه مشخصات ژرفش از دید فلسفی و اجتماعی و سیاسی گسترده نشده است ، چون « **بازکردن صندوق پدیده ها و صورتها با خرد** » ، **چیزی جزآن نیست که نقش بنیادی خرد، زایانیدن درونه سرشارو غنی پدیده هاست** . ایرانی به « صورت وپدیده » ، معنائی دیگر میداده است که در ادبیات اسلامی متداولست . انسانها و پدیده های گیتی، همه « آبستن به گنج یا به حقیقت » هستند، و کار انسان وخردش ، فقط مامائی است، تا به پیدایش و زایش حقیقت از انسانها و پدیده ها یاری دهد .

غایت وجود انسان ، رسیدن به چنین بینشی ازانسانها دراجتماعست ، تا اجتماع و گیتی را بیاراید . خویشکاری انسان و خردش ، چنانکه زرتشت می پنداشت ، برگزیدن میان دو بدیل روشن ومشخص ازهم (ژی و اژی ، زندگی و ضد زندگی ،مانند حقیقت وباطل ، درآموزه زرتشت ، دوپدیده کاملا روشن و بریده

ازهم و متضاد باهمند)نیست ، بلکه زایانیدن گنج مخفی ازتاریکیهای نهفته و مجهول درانسانها و پدیده هاست . خویشکاری خرد انسان ، این پیوند مستقیم با انسانها در مامائی (در دایه شدن) ، درپژوهش و جستجو و آزمایش است . چنین بینشی است که بر همه بینش های دیگر، اولویت دارد . معیاریا سنجه اصلی ، همین یافتن بینش مستقیم انسان ، ازجهان با خرد است ، و چیزی ، پیشاپیش، ازهمان آغازآفرینش ، روشن نیست که خرد، فقط کارش تنها برگزیدن یکی ازآنها باشد .
« صندوق » در آغاز، تصویری بود برای بیان « دور نگاهداشتن ازگزند » . چون سیمرغ ، با گسترش پرهایش ، سپر همه بلایا اززندگیست، و صندوق (سن + دوح) هم که زهدان سیمرغست، چنین سپرو جوشن و جامه ایست . مثلا پوست تخم مرغ ، «خرّم» نام داشت، چون پوست تخم مرغ ، گنج نهفته درخود را، مانند زهدان مادر، نگاه میداشت . ازاین رو ، خدا که « خرّم » که همان سیمرغ باشد ، سپرو جامه وجوشن است . سپس نیز اهورامزدا ی زرتشت و زئوس یونانی، کوشیدند که این نقش را ازآن خود سازند . ازاین رو ، خود را ،آسمان یا سپهرششم میدانستند، چون سپهرششم ، پوست شمرده میشد . سیمرغ یا خرّم ، جهان را ، ازآزرده شدن ، پاسداری میکند . آنچه پوست همه جهانست ، به معنای آنست که پوست وصورت هرانسانی نیزهست .
خرّم ، پوست وصورت وتنِ هرانسانیست ، تا نگهبان زندگی او باشد . حتا هنگامی زرتشتیان خواستند هفتخوانی برای اسفندیار،درتقلید از هفتخوان رستم بسازند ، درخوان چهارم ، اسفندیار را در « صندوق » میکنند، تا از درون این صندوق ، با سیمرغ خونخوار (از دید یزدانشناسی زرتشتی) بجنگد . درواقع این صندوق چنان ساخته شده که ازهرسو ، تیغهای برّنده دارد و هرکسی بدان نزدیک شود ، خود را مجروح میکند . سیمرغ در زدن خود به صندوقی که پهلوان اهورامزدائی ، خود را پنهان کرده ، خود را میکشد ! درواقع ازهمان اندیشه سیمرغی ، برای جنگ با سیمرغ که « اصل نگهبان همه جانهاست » بهره برده میشود ، بجای آنکه مدد از اهورامزدا بجوید . ولی صندوق سیمرغی، فقط مدافع جان در درونش هست، و داری تیغ های برنده از بیرون نیست که کسی را بکشد ، چه رسد به سیمرغ را !
این تصویر صندوق ، فوق العاده اهمیت داشت . چون همه تن ها و همه صورتها ، معنای « زهدان و نگهبان و پاسدار» داشتند، که جانهای درونشان را از گزند ، دور میدارند . حقیقت یا خدا ، جانِ هرصورتی یا تنی بود که ازخودِ

جان ، جوشیده و برآمده بود . « صورت و تن » ، ظاهرِ بریده و بیگانه ازجان وحقیقت نبود ، بلکه همگوهرِ جان بود .
صورت و تن ، جان یا حقیقت را به دو معنی « می پوشاند» . ازسوئی با پوشاندن ، نگاه میدارد ، و ازسوی دیگر با پوشاندن ، جان را تاریک و مجهول و ناپیدا میسازد . اینست که سپس ، صندوق درادبیات ما ، مفهوم « زندان و قفس » را پیدا میکند و ازفرهنگ ارتائی-سیمرغی به کلی دورمیشود. تن وصورت ، زندانِ حقیقت میشوند . درحالیکه فرهنگ اصیل ایران ،درصورت و درتن و در رنگ ، زندان و قفس نمیدید ، بلکه درآنها « صندوق گنج » میدید، که خرد باید درجستجو آنرا همیشه از سربگشاید . صندوق ، انگیزنده خرد ، به جستجو وپژوهش بود .

خرد در فرهنگ ایران
وتفاوت آن ، با خرد ، نزد زرتـشـت
چرا برای زرتشت ومحمد و عیسی
خرد انسان، کلید نیست ؟

برای زرتشت ، بُن واصل جهان هستی که « جفت یا همزاد یا تخم یا چهره یا ییما » بود ، ازهمان آغاز، ازهم جدا میباشند . زندگی (= ژی یا جی) و ضد زندگی « =اژی » که نزد ایرانیان برابر با مفهوم خیرو شرّ بود ، ازهم کاملا جدا و متضاد باهم هستند . به عبارت دیگر نزد زرتشت، **بُن واصل ، روشنی است . دربُن ، تاریکی نیست . بُن درصندوق نیست** . وظیفه خرد انسان ، محدود به برگزیدن ژی یا اژی هست که دراصل ، روشن هتند و کاری بسیار آسانست ، چون حق وباطل ، چنان ازهم جداو چنان باهم متضادند که نیاز به جستجو و تاءمل و کاوش ندارد .
مفهوم « روشنی » در یزدانشناسی زرتشتی ، ازاین آموزه بنیادی زرتشت درگاتا ، معین ساخته میشود . ازاین رو روشنی را جایگاه اهورامزدا میدانند . چنانچه الله درقرآن خود را نورالسموات و الارض میداند، یا چنانچه عیسی درپاسخ حقیقت چیست ، میگوید که « من ، حقیقتم » . پس آنچه غیر ازمنست ، باطل و دروغ است . البته درایران ، برغم این آموزه زرتشت ، شیوه تلقی همگان ، از« بُن یا اصل یا همزاد یا چهره » چنین نبود ، وهنگامی هم که جفت

و همزاد ویوغی که هزاره ها ، اصل آفریننده میدانستند ، ازهم جدا بشوند ، انسانها به این آسانی که زرتشت فرض میکند ، نمیدانند کدام یک ازآنها را برگزینند . انسان میان دوارزش، که بدیل همند، به آسانی نمیتواند دریابد که کدام خوب و کدام بد است . **برخورد به ارزشهای بدیل ، گرانیگاه ِ تراژدی هست** . چنانچه در داستان فریدون و ایرج ، برگزیدن ِ میان دو ارزش « مهر» و « داد » ، فاجعه بزرگی میشود .

یا چنانچه در **داستان رستم وسهراب** ، برگزیدن میان « پیروزی در بی اندازه شدن » و « قبول شکست در با اندازه بودن » ، فاجعه زندگی رستم میگردد . درجدا شدن دو ارزش که « باهم » آفریننده اند ، برگزیدن یکی از آنها، فاجعه انگیزاست . این یکی از اندیشه های ژرف فرهنگ ایرانست که درشاهنامه بجای مانده است ، درحالیکه درمتون زرتشتی ، بکلی محوو ناپدید شده است .

« وی=vi » در « ویمانا » که همان واژه « گمان » امروزی باشد ، به معنای « دوتای باهمست که حالا ازهم جدا وپاره ، و متضاد باهم شده اند » .« ویمانه = گمان » که دراصل معنای بسیارعالی داشته است وهنوز درسانسکریت دارد، در اثر زشت ساخته شدن مفهوم جفت از زرتشت ، ارزش عالی بینشی اش را ازدست میدهد . « وی= vi » ، ازیک سو همان واژه « گم =vi-m » شده است . انسان درچنین وضعی ، برعکس پنداشت زرتشت ، گم میشود ، گمگشته وحیران میشود . ازسوی دیگر « vi- m » بیم وهراس میشود . بیم درپهلوی به معنای ورطه هم هست .انسان درمیان دوبدیل ، درلبه پرتگاه قرارمیگیرد . **رستم در میان دو بدیل انتخاب در داستان اکوان دیو ، برلبه پرتگاه هستی خود و هستی ایران قرارمیگیرد** . ازسوی دیگر این دوبدیل(dwana ,dwa-maanya)، ایجاد شک و نقص و اشتباه میکند. اینست که اندیشیدن در فرهنگ اصیل ایران ، بکلی با اندیشیدن درچهارچوبه آموزه زرتشت ، فرق داشت .

« اند » که بُن واصل جهان هست ، هنوز به معنای « شماره مجهول از سه تا 9 » اسا .« اند» ، به معنای تخمین و گمان است . اند درپهلوی به معنای « بسیار، و عدد مبهم است . « اند» ، سخن به شک گفتن است . اند، سخن گفتن از روی تعجب است . اندیمن که همان بهمن باشد ، مجهول وگمنام ومشکوک است . **اندیشیدن (اند+ دیسیدن) ، کوشش به نشان دادن یک مجهول و نا معین و نا دیدنی و ناگرفتنی است** . اندیشیدن ، نشان دادنِ جهت وسوئی است که اصل در امتداد آن هست . « اکومن » هم که در یزدانشناسی زرتشتی « کماله دیو » شده است ، همین بهمن است، که اصل چرا وچگونه است . بهمن ، خدای اندیشیدن از راه شک ورزی وتعجب و چون وچرا کردن بوده است ، ولی چنین بهمنی ،

سازگار با مفهوم بهمن زرتشت نبود . بهمنی که از « روشنائی اهورامزدا » پیدایش یابد ، نیاز به شک و به چون وچرا ندارد . اینست که یزدانشناسی زرتشتی ، بهمن و اکومن را دو وجود متضاد باهم ساخته است . یکی امشاسپند و دیگری « کماله دیو » شده است . هنوزهم « اکو » درکردی ، چنین معنائی را دارد. یکی ازاصطلاحات که اصل جهان هستی را بیان میکرد برم است(درنام گاو برمایون درشاهنامه این واژه هست) که درپهلوی به شکل bramدرآمده است و سپس شکل « واروم warom » بخود گرفته است که معنای فکروخرد را دارد .همین واژه درشکل « وارووم warum» درزبان آلمانی ، به معنای « چرا » هست . در پهلوی درشکل « وارومند waromand » به معنای « مشکوک » هست . و درشکل « waromish » به معنای « شک » است . چگونه میشود که واژه ای ، ازیکسو خرد وفکرباشد و ازسوی دیگر، شک ؟ چون **اندیشیدن ، شک کردنست** . بهمن یا اکومن ، هم مجهول ومبهمند و هم انسان در تعیین آن، گم میگردد.

در داستان اکوان دیو، رد پای بهمن که نزد زرتشتیان « دیو کماله » شده است ، چون شک کردن برای موءمن برترین خطر ایمانست ، باقی مانده است . رستم ، اکوان دیو را پی میکند ولی نمیتواند اورا به چنگ آورد. او میخواهد شک را بزداید . ولی هنگامی که رستم ، خسته وفرسوده افتاد وخفت ، آنگاه اکوان (شک وچون وچرا) به سراغش میآیند، و اورا اززمین میکند، و درمیان آسمان وزمین معلق میگذارد . دراین آویختگی میان زمین و آسمانست که رستم، بیدار میشود . شک، انسان را چنین گونه بیدارمیکند ! اکنون رستم درمیان آسمان وزمین ، زندگیش به خطر افتاده است و درچنگال شک اسیر است . اکوان دیو ، دو بدیل به رستم عرضه میکند . او درمیان دوآلترناتیو، قرار میگیرد . **رستم حق دارد میان دوخطر یکی را برگزیند** . یا آنکه ازآسمان به کوه سنگی انداخته شود، یا آنکه به دریا افکنده شود تا نهنگان اورا بدرند . دراین حالت آویختگی وخطرناک زندگی است که رستم میاندیشد و برمیگزیند . ولی برگزیدن میان این دوبدیل ، هیچ شباهتی با دوبدیل زرتشت (میان ژی و اژی که ازهم روشن هستند) ندارد . هم افتادن درکوه ، چیزی جز مردن نیست و هم افتادن در دریا و طعمه نهنگان شدن ، شیوه دیگر مردنست . و ازسوئی رستم میاندیشد که آنچه من برگزینم ، اکوان ، وارونه آنرا خواهد کرد . اینها همه اندیشیدن واقعیست . اندیشیدن درست در همان « معلق بودن میان زمین وآسمان » و بیدارشدن دراین آویختگی وبیم ، آغازمیشود. او افتادن به کوه را برمیگزیند ، تا اکوان ، کار وارونه اش را بکند .

این شنای در آبست ، که تخم انسانی را بارورمیسازد و به بینش میرسد . بینش انسان، از شنای درآب ، ازغسل کردن درآب ،ازنوشیدن باده ، پیدایش می یابد . رستم مانند زرتشت ، با دل آسوده از رود وه دایتی نمیگذرد، بلکه در دریا، با یکدستش با نهنگان میجنگد، و با دست دیگرش ، شنا میکند، و با تنش ، آب دریا را جذب میکند و بدینسان ، به بینشی میرسد که با آن میتوان زندگی را رهانید . به خوبی دیده میشود که فرهنگ ایران ، با خرد ی دیگر میاندیشید که زرتشت ازمردمان میخواست .
خردی که رویارو با مجهولات و ابهامات و شک، و با بدیل های نامعلوم ویا خطرناک است . وارونه آنچه زرتشت می آموخت ، بُن و اصل هررویدادی و پدیده ای دراجتماع وزندگی ، تاریک و مجهولست ، ولی خرد انسان ، میتواند آن را درهر هنگامی به طور جداگانه ، ازپدیده ها بزایاند و ازنو کشف کند . خرد انسان مستقیما ، کلید گشودن اصل وبُن را دارد . بُن و اصل ، در آموزه زرتشت ، روشن است . یک ارزش به طور قاطع و مشخص ، زندگی (ژی) یا خیر است ، و دیگری ، بطور قاطع و روشن ، اژی (ضد زندگی) و شرّ است . خرد، فقط برگزیننده میان این چنین دوبدیلی هست .
بدینسان خرد، دیگر، ماما و دایه نیست که کلید برای گشودن قفل ها باشد که درآن حقیقت نهفته است . خرد در آموزه زرتشت و همه ادیان نوری ، آلت رسیدن به ایمان است . خرد، نمی زایاند . تاریکی و مجهولیت وگمبودگی ، ارزش منفی دارد وهمه آنرا می نکوهند . ولی خردِ کلیدی ، با صندوق بسته و تاریک کار دارد . خرد کلیدی ، بام وشام درپی صندوقهای بسته هست . انسانی که نمیداند درصندوق چیست، نمیتواند آرام بنشیند تا آن را بگشاید . **خردی که کلیدِ « صندوقهای پدیده های گیتی » هست ، تاریکی را به کردار ارزش مثبت وآفریننده و انگیزنده می پذیرد ودوست میدارد** . تاریکی برای او زهدانیست که « می پوشاند » ، ولی همزمان با آنکه حفظ میکند ، گشودنی نیزهست . سرّی نیست که درغیب است، و هیچکس به آن دسترسی ندارد . بلکه رازیست که سروش هر فردی که « گوش – سرود خرد » نیز خوانده میشود ، « راهگشای » آنست . نام سروش نزد مردم ایران ،« راهگشا» بوده است . سروش ، چنانچه در شاهنامه در داستان فریدون میآید ، کلید دار است . چون رازی را که در خردبنیادی (بهمن = آسن خرد) می یابد ، در آگاهبود انسان ، زمزمه میکند . هرانسانی درفرهنگ ایران ، سروش ویژه خودش را دارد . این بیان فردیت خرد درهرانسانی هست . سروش ، مانند جبرئیل قرآنی یا روح

القدس انجیلی ویژه اشخاص برگزیده و استثنائی نیست ، بلکه روند به هوش آوردن خرد نهفته درهرانسانی است .